

زیبایی‌شناختی سروده‌های آیینی با قرائت‌های سیاسی، اخلاقی و

عرفانی

(با تکیه بر شعر: علی معلم دامغانی، قیصر امین‌پور و سید حسن

حسینی)

محمد بهاروند^۱، حجت‌اله غ منیری^{۲*}، فوزیه پارسا^۳

۱- دانشجوی دکتری گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد

اسلامی، بروجرد، ایران، baharvandm521@gmail.com

۲- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد،

ایران. (نویسنده مسئول) hojatolah.ghmoniri@iaub.ac.ir

۳- گروه زبان و ادبیات فارسی، واحد بروجرد، دانشگاه آزاد اسلامی، بروجرد،

ایران، f.parsa@iaub.ac.ir

چکیده:

پژوهش پیش رو تحت عنوان «زیبایی‌شناختی سروده‌های آیینی با قرائت‌های سیاسی، اخلاقی و عرفانی» در نظر داشته است تا، به شیوه توصیفی-تحلیلی، شعر تنی چند از شاعران و سخنوران این حوزه یعنی: علی معلم دامغانی، قیصر امین‌پور و سید حسن حسینی، ضمن بررسی جاذبه‌های ادبی (بدیع و بیان) سروده‌های انتخابی، زاویه نگاه شاعران به این موضوع را مورد توجه و تحلیل قرار داده و در یک مقایسه ضمنی ارزش ادبی و محتوایی این سروده‌ها را به رؤیت خواننده برساند. آنچه از جستجوی انجام شده به دست آمد نشان می‌دهد که: شاعران جامعه پژوهشی این تحقیق دست نیرومندی در انشای سروده‌های آیینی و مدح و ثنای پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی (ع) داشته‌اند. همچنین هر یک از شاعران یاد شده در برخی نمونه اشعار مثل: «تاوان این خون تا قیامت...» از: علی معلم دامغانی، «ظهر دهم عا شورا» از: قیصر امین‌پور و «راز رشید» از: سید حسن حسینی، سرآمد بوده و توانسته این

نمونه‌ها را با عناصر ادبی زیبایی مثل: تشبیه، استعاره، کنایه، تکرار و مانند آن برای همیشه در تاریخ شعر و ادب فارسی ثبت و ضبط کنند، و بالاخره «آشنازدایی» (آرایه‌های برساخته و غیر معهود) عنصر ادبی و خیال‌انگیز دیگری است که این شاعران برای برجسته کردن قرائت‌های سیاسی، انتقادی، فلسفی و عرفانی از آن بهره‌های فراوان برده‌اند.

کلید واژه‌ها: زیبایی‌شناختی، شعر آیینی، قرائت‌های مختلف، شاعران معاصر.

۱- مقدمه

ادبیات آیینی تا پیش از انقلاب اسلامی به «اشعار دینی» ملقب بود و آن به سروده‌هایی اطلاق می‌شد که محتوای آن‌ها را موضوعات دینی نظیر: توحید باری تعالی یا سرگذشت پیشوایان مذهب و مناقب و مصائب آن‌ها که به صورت مدایح و مرثی به رشته نظم کشیده شده، تشکیل می‌داد (رزمجو، ۱۳۷۰: ۸۴)، اما در روزگار حاضر — مشخصاً دو سه دهه اخیر — توسط شاعران جوان و مکتبی در معنایی خاص‌تر بر سر زبان‌ها افتاد و به تدریج به عنوان یکی از گونه‌های شعری، جای خود را در میان دیگر انواع ادبی پیدا کرد. این نوع شعر، البته، در ادبیات منظوم و کلاسیک فارسی پیشینه‌ای چند صد ساله دارد و سابقه آن به دوره «فضایل خوانان» و «مناقب‌خوانان»^۱، یعنی قرن ششم به بعد بر می‌گردد.

محور شعر آیینی از دیرباز تاکنون، عمدتاً، ذکر مصایب حضرت اباعبدالله (ع) در روز عاشورا و نیز واریسی این رویداد از جهات مختلف: ماتمی، اخلاقی، عرفانی، حماسی و غیره بوده است. با این حال، شعر آیینی در این محدوده خلاصه نشده و

۱. نک به: صفا، ۱۳۶۷، ج: ۲: ۱۹۲-۱۹۵.

۲. همان.

زندگی و مرگ (شهادت) دیگران امامان معصوم (ع) و پیشوایان دین را هم در بر داشته است. برحسب این که شاعران به کدامیک از حضرات معصوم پرداخته، شعر آیینی به: شعر نبوی، علوی، فاطمی، حسینی (عا شورایی)، رضوی، مهدوی و غیره نامگذاری می‌شود (نک: غمنیری و همکاران، ۱۴۰۳: ۱).

از دیگر سو، زاویه نگاه هنرمند و نیز شیوه زیبا آفرینی در پرداختن به این نوع ادبی، هم، حائز اهمیت بوده و براساس این که شاعر با چه رویکردی به شخصیت یا ممدوح موردنظر توجه داشته و کدام گوشه از زندگی وی را مطمح نظر قرار داده، قرائتهایی مثل: قرائت مدحی (ستایشی)، ماتمی، اخلاقی، سیاسی، حماسی و مانند آن به عبارت درآمده است (نک: مجاهدی، ۱۳۸۶: ۴۲-۵۳).

باری، پژوهش حاضر ضمن بررسی شعر آیینی بر مبنای زیبایی‌شناختی، قرائت‌ها یا زاویه نگاه‌های این نوع شعر را که در بالا بدان‌ها اشاره شد، را مورد توجه و تحلیل قرار داده، و به طور ضمنی، با مقایسه افراد جامعه پژوهشی این جستار (یعنی: علی معلم دامغانی، قیصر امین‌پور و سیدحسن حسینی) با یکدیگر چگونگی پرداختن به قرائت‌های مختلف را نیز در معرض داوری خواننده قرار داده است.

۱-۱ ضرورت و اهمیت تحقیق

از آنجا که ادبیات آیینی به معنای خاص کلمه اصطلاحی جدید به شمار می‌آید و عمده هنرنامه‌ی ادیبان و سخنوران ایرانی در این حوزه در قالب شعر به منصفه ظهور رسیده، بررسی سروده‌های شاعران آیینی با رویکرد زیبایی‌شناختی و تحلیل قرائت‌های مختلف (فرهنگی، اجتماعی، سیاسی، فلسفی، عرفانی و ...) می‌تواند جنبه‌های ناشناخته این نوع شعر را نمایانده و فراروی اهل تحقیق بگذارد.

۱-۲ پرسش اصلی پژوهش

شعر آیینی در دوره معاصر ایران با مطالعه موردی: علی معلم دامغانی، قیصر امین پور و سیدحسن حسینی با چه جاذبه‌ای از جاذبه‌های ادبی (بیان و بدیع) و نیز با چه قرائت‌هایی (سیاسی، اخلاقی، عرفانی و ...) به نظم کشیده شده است؟

۱-۳ پیشینه تحقیق

پژوهشی که به عینه همه متغیرهای (مستقل و وابسته) تحقیق حاضر را در بر گرفته باشد، به نظر نرسید، اما برخی جستجوها، بعضی از مواد این تحقیق را فراخوانی کرده است از آن جمله‌اند:

- مجاهدی، محمدعلی (۱۳۸۶)، کیان شعر آیینی در زبان فارسی، فصلنامه ادبیات و زبانها، شماره ۵۳: صص ۴۲-۵۳.

- سبحانی، بلقیس؛ فلاح، علی؛ تسلیمی، صفا، (۱۴۰۲)، بن‌مایه‌های دینی و عرفانی در سطح فکری شعر آیینی (قزوه، سبزواری، هراتی)، مجله: عرفان اسلامی، شماره ۷۶.

- میرزایی، طاهره، (۱۴۰۲)، بررسی زبان شعر در ترکیب‌بند عاشورایی موسوی گرمارودی، پژوهشنامه فرهنگ و ادبیات آیینی، شماره ۳.

- حسنی، غلامرضا؛ ماندگار، علی؛ خزاعی وفا، مجیدرضا، (۱۴۰۳)، اساطیر کهن آیینی و مذهبی در شعر شاعران انقلاب اسلامی و ادبیات پایداری (موردکاوی: ار قیصر امین پور، نصرالله مردانی، سیدحسن حسینی و سلمان هراتی)، ماهنامه سبک شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، شماره ۹۷.

- غمنیری، حجت‌اله؛ بهاروند، محمد؛ عزیزی، ناهید؛ پارسا، فوزیه، (۱۴۰۳)، شعر آیینی سده حاضر با رویکرد زیباشناختی و تکیه بر قرائت حماسی (با مطالعه

موردی: شهریار، حمید سبزواری، علی موسوی گرمارودی)، ماهنامه علمی
سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب).

۲- بحث و بررسی

۱-۲ علی معلم دامغانی

علی معلم دامغانی از شاعران و سخنوران پیش و پس از انقلاب به شمار می‌آید. او نیز همراه سبزواری و علی موسوی گرمارودی نخستین نغمه‌های شعر اعتراض و انقلابی را از پیش از سال ۱۳۵۷ به آواز در آورد و در کنار شعرهای انتقادی و سیاسی به شعر آیینی هم بجدّ و با اشتیاق توجه نشان داد و در ضمن سروده‌های آیینی و مذهبی را دستمایه فرهنگی در جهت مبارزات خود (تا پیش از انقلاب علیه استبداد داخلی و پس از انقلاب نیز علیه استعمار) قرار داد.

شعر: تاوان این خون تا قیامت ...

شرح و تحلیل بر مبنای قرائت‌های مختلف

- قرائت انتقادی - سیاسی

یکی از شعرهای «آیینی عاشورایی» معلم، مثنوی «تاوان این خون تا قیامت ...» است. این شعر سراسر انتقاد است، اما نه انتقاد از قاتلان اباعبدالله (ع) - آنچنان که در شعرهای سنتی معمول و متعارف است، و نه حتی انتقاد سیاسی از نظام‌های سلطه روزگار حاضر و تطبیق آن‌ها با نظام جبار و فاسد یزید. اعتراض شاعر به کوفیان و هواداران امام حسین (ع) که با پیغام و پیغام با حضرت عهد کردند و سپس پیمان شکستند نیز هست، اما نه تنها کوفه‌نشینان دهه پنجاه هجرت. انتقاد شاعر در این «سروده» از کوفیان همه روزگاران تاریخ است.

معلم، کوفی مسلکی را آفتی می‌داند که گریبان بشریت را از حضرت آدم تا حضرت خاتم (ص)، بل تا امروز گرفته است و هم این آفت است که همیشه تاریخ

بذر انسانیت و آزادگی را خشکانده است، آنچنان که زمینه برای رشد هرزه علف‌های استبداد و خودکامگی همواره فراهم بوده است.

آری، یزید را کوفیان آن روزگار بر مسند نشاندند، و یزیدیان دیگر روزگار تاریخ را کوفیان همان عهد و روزگار.

اینان پارسایان سلامت طلبی هستند که در حوادث روزگار به سود خود- آن هم تنها سود دنیوی- برگ و بار می‌دهند و اگر چه در غم و رنج عاشوراها، زنجیر می‌خایند و بر قوم ظالم نفرین می‌فرستند اما رفاه و سلامت خود و خانواده‌شان را نمی‌توانند قربانی حقیقت کنند حتی اگر ننگ این سلامت را تا ابد- شرمگینانه- با خود داشته باشند:

در برگریز باغ زهرا برگ کردیم زنجیر خاییدیم و صبر مرگ کردیم

چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما ...

(معلم دامغانی، ۱۳۹۱: ۸۱)

معلم در ابتدای شعر، واقعه‌ی کربلا را در حالتی از خلسه و بیانی سوررئال (رؤیایی، مکاشفه‌ای) به قلم درمی‌آورد. آنچه به این بیان کمک می‌کند تصویری است که از تمثیل کنایی «خورشید بر نیزه» حاصل شده و به انحای گونه‌گون در چهار بیت نخست تکرار می‌شود:

روزی که در جام شفق مل کرد بر خشک چوب نیزه ها گل کرد

خورشید خورشید

^۱ . تمثیل کنایی، آرایه‌ای است که از ترکیب تمثیل و کنایه تشکیل می‌شود. در تعریف تمثیل همایی می‌گوید: «ارسال مثل = تمثیل، آن است که عبارت نظم یا نثر را به جمله‌یی که مَثَل یا شبه مَثَل و متضمن مطلب حکیمانه است بیارایند» (همایی، ۱۳۸۴: ۲۹۹). و در معنی کنایه می‌نویسد: کنایه، «در لغت پوشیده سخن گفتن است و در اصطلاح سخنی است که دارای دو معنی قریب و بعید باشد، و این دو معنی لازم و ملزوم یکدیگر باشند، پس گوینده آن جمله را چنان ترکیب کند و بکار برد که ذهن شنونده از معنی نزدیک به معنی دور منتقل گردد». (همان: ۲۵۵ و ۲۵۶).

«من» و «شخصیت» دیگر شعر، منی است بی درد و ناجوانمرد. این «من» به شدت مورد انتقاد شاعر است. آن منی که در میان کوفیان بیش از هر دورانی به جلوه نشست و همواره مسندساز یزیدهای وقت بوده است. این «من» بیش از «یزید» و «ابن زیاد» و «عمر سعد» و حتی «شمر»، وجود انسان آگاه و دردمند را در استمرار تاریخ آزرده است:

بی درد مردم ما، خدا، بی درد مردم	نامرد مردم ما، خدا، نامرد مردم
از پا حسین افتاد ما بر پای بودیم	زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم
از دست ما بر ریگ صحرا نطع	دست علمدار خدا را قطع کردند
کردند	زنجیر خاییدیم و صبر برگ کردیم
در بر گریز باغ زهرا، برگ کردیم	تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما ...
چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما	

(همان: ۸۱)

- قرائت ماتمی، حماسی و عرفانی

همانطور که پیداست، شاعر با این نوع انتقاد، قرائتی دیگر از واقعه عاشورا در شعر بازتاب می دهد که می توان از آن به «قرائت ماتمی، حماسی عرفانی» یاد کرد. اگر چه ضعف اعتقادی و شخصیتی کوفیان همواره مورد طعن و لعن شاعران و سخنوران هر دوره و عصری بوده است، لیکن پیوند این ضعف از تاریخ گذشته به تاریخ حال و آینده از نوآوری های شاعر به شمار می آید.

شعر به طور کامل:

روزی که در جام شفق مُل کرد	بر خشک چوب نیزه ها گل کرد
خورشید	خورشید

شید و شفق را چون صدف در آب

دیدم

خورشید را بر نیزه؟ آری این چنین

است

بر صخره از سیب زنج بر می توان دید

در جام من می پیش تر کن ساقی

امشب

بر آبخورد آخر مقدم تشنه گانند

این تازه رویان کهنه رندان زمینند

من صحبت شب تا سحوری کی

توانم

تسکین ظلمت شهر کوران را مبارک

من زخم های کهنه دارم بی شکیم

من با صبوری کینه دیرینه دارم

من زخم دار تیغ قابیلم برادر

یوسف مرا فرزند مادر بود در چاه

از نیل با موسی بیا بانگرد بودم

من با محمد از یتیمی عهد کردم

بر ثور شب با عنکبوتان می تنیدم

بر ریگ صحرا با اباذر بویه کردم

تاوان مستی همچو اشتر باز راندم

خورشید را بر نیزه گویی خواب دیدم

خورشید را بر نیزه دیدن سهمگین

است

خورشید را بر نیزه کم تر می توان دید

با من مدارا پیش تر کن ساقی امشب

می ده حریفانم صبوری می توانند

با ناشکیبایان صبوری را فرینند

من زخم دارم من صبوری کی توانم

ساقی سلامت این صبوران را مبارک

من گرچه این جا آشیان دارم غریم

من زخم داغ آدم اندر سینه دارم

میراث خوار رنج ها بیلم برادر

یحیی! مرا یحیی برادر بود در چاه

بر دار با عیسی شریک درد بودم

با عاشقی میثاق خود در مهد کردم

در چاه کوفه وای حیدر می شنیدم

عماروش چون ابر و دریا مویه کردم

با میثم از معراج دار آواز خواندم

من تلخی صبر خدا در جام دارم	صفرای رنج مجتبی در کام دارم
من زخم خوردم صبر کردم دیر کردم	من با حسین از کربلا شبگیر کردم
آن روز در جام شفق مل کرد خورشید	بر خشک چوب نیزه ها گل کرد
فریادهای خسته سر بر اوج می زد	خورشید
بی درد مردم ما خدا، بی درد مردم	وادی به وادی خون پاکان موج می زد
از پا حسین افتاد و ما بر پای بودیم	نامرد مردم ما خدا، نامرد مردم
از دست ما بر ریگ صحرا نطع کردند	زینب اسیری رفت و ما بر جای بودیم
نو باوگان مصطفی را سربریرند	دست علمدار خدا را قطع کردند
در برگریز باغ زهرا برگ کردیم	مرغان بستان خدا را سر بریرند
چون بیوگان ننگ سلامت ماند بر ما	زنجیر خائیدیم و صبر مرگ کردیم
روزی که در جام شفق مل کرد	تاوان این خون تا قیامت ماند بر ما
خورشید	بر خشک چوب نیزه ها گل کرد
خورشید	خورشید

(همان: ۷۷-۸۱)

شعر: ماه غریستان

شرح و تحلیل بر مبنای قرائت‌های مختلف

«ماه غریستان»، مسمطی است در مدح و ثنای امیر مومنان علی (ع). نخستین نکته جالب توجه در این شعر «آیینی - علوی» و جمع میان شکایت و طلب حمایت و ستایش و ثناست.

معمولاً اشعار مدحی و وصفی بیشتر به اوصاف و ویژگی‌های اخلاقی یا حماسی معصوم (ع) پرداخته و محل «واگویه» و درد دل کردن نیست، حال آنکه در شعر مورد

بحث از همان آغاز، شاعر به واسطهٔ اعطای یک لقب استعاری به حضرت یعنی: «ماه غریستان»، با بغض و اندوه به توصیف «روزگار اکنون» و همزمان ویژگی‌های شخصیتی حضرت می‌پردازد:

‘ ’

قرائت سیاسی (ملّی و فراملّی)

زاویه دید شاعر در انشای شعر مورد بحث، زاویه دید کاملاً سیاسی (ملّی و فراملّی) است. شاعر «شب» را در این شعر نماد سیاهکاران و ستمگران عالم گرفته است که از درخشش «سپیده‌ ظهور» بشدت بیمناکند. شاعر در این شعر زمین را زخم خورده تقدیر می‌داند که «ظهور» را تا این زمان به تأخیر انداخته است. اما فصل التهاب جاده فرارسیده است و این همه التهاب نشان دهنده آن است که سواری به این زودی بر این جاده قدم خواهد گذاشت و کابوس شب پرستان را جامه‌ی واقعیت خواهد پوشاند:

شعر به طور کامل:

وقتی انتظار خورشید، نفس شبو بریده
کی می‌گه که شب پرستا نمی‌ترسن از سپیده؟!
آره مجروحه زمین، پشتشو آسمون شکسته
مثل یک گوزن خسته، گرگ مردم هر کسه یه کرکسه
که مثل کفتار روی استخوان این شکار نیمه جون نشسته
حرف کارد و استخونه، اما این جور نمی‌مونه

^۱. نماد یا سمبل: سمبل (symbol) را در فارسی، رمز و مظهر و نماد می‌گویند. سمبل نیز مانند استعاره، ذکر مشبّه‌به و اراده مشبه است منتهی با دو فرق: ۱- مشبّه‌به در سمبل صریحاً به یک مشبه خاص مشخص دلالت ندارد، بلکه دلالت آن بر چند مشبه نزدیک به هم و به اصطلاح هاله‌یی از معانی و مفاهیم مربوط و نزدیک به هم است. ۲- در استعاره ناچاریم که مشبّه‌به را به سبب وجود قرینه صارفه حتماً در معنای ثانوی دریابیم، اما سمبل در معنای خود نیز فهمیده می‌شود. جز این دو فرق، سمبل عین استعاره است. مانند استعاره، مشبّه‌به همواره حسی است اما مشبه علاوه بر این که گاهی حسی است، ممکن است عقلانی هم باشد» (شمیسا، ۱۳۷۰: ۱۸۹ و ۱۹۰).

برای زبون نفهما یه زبون همین نگاهه
 فصل التهاب جاده است، چشم آدما به راهه
 نمی بینی که سفیدا از سیاهی ناامیدن
 نمی بینی که سیاهها وقت مردن رو سفیدن
 وقتی انتظار خورشید نفس شو بریده
 کی می‌گه که شب پرستا نمی‌ترسن از سپیده؟! (معلم دامغانی، ۱۳۸۹: ۱۲۳)

۲-۲ قیصر امین‌پور

قیصر امین‌پور از شاعران محبوب و صمیمی، اندکی پیش از انقلاب کار سرایش شعر را آغاز کرد یعنی درست در عنفوان جوانی. امین‌پور در دو حوزه شعر کودک و نوجوان و شعر بزرگسالان دستی توانا و نیرومند دارد. شعر «گل و غنچه» قیصر در حوزه ادبیات کودک و نوجوان یکی از ماندگارترین سروده‌های اوست.

شعر: ظهر روز دهم

پیش از ورود به شرح و تحلیل شعر موفق و ماندگار «ظهر روز دهم»، بهتر آن است که مقدمه‌ای را که شاعر، خود، بر نخستین چاپ این اثر در سال ۱۳۷۳ داشته است، به منظور آشنایی با شخصیت تاریخی نوجوانی که در این شعر به تصویر کشیده شده به رؤیت خواننده برسانیم:

«اشاره: در کربلا حدود نه یا ده کودک شهید شدند و اما نام و نشان این کودک به روشنی پیدا نیست. گفته‌اند که گویا نام او «عمرو» و پسر «مسلم بن عوسجه» یا «حرث بن جناده» بوده است.

آنچه این ماجرا را زیباتر و شگفت‌تر می‌نماید این است که گویی خود نیز گمنامی را دوست‌تر داشته است، زیرا بر خلاف رسم معمول عرب که مبارزان در هنگام ورود

به میدان، خود را با اصل و نسب و ایل و تبار در رجزهایشان معرفی می‌کنند، او به جای اینکه به نام و نشان و قوم و قبیله‌اش بنازد، با افتخار فریاد می‌زند: «امیری حسین و نعم الامیر...». من آنم که امیر و مولایم حسین (ع) است و چه نیک مولایی! او خود را ذره‌ای می‌داند که می‌خواهد در خورشید عاشورا محو شود.

پس بهتر آن دیدیم که ما هم به جای تاریخ‌نگاری یا داستان‌سرایی، بیش از آنکه نام او را بجوییم، نشان او را بگوییم. چرا که از «گاف» و «لام» که در نام «گل» هست، نمی‌توان هیچ گلی چید یا رنگ و بویی دید و شنید، و همان گونه که عاشورا خود در مرز زمان و مکان نمی‌گنجد، او هم از محدوده یک اسم و یک جسم کوچک فراتر است. او تصویری نیست که بتوان آن را در چارچوب یک قاب زندانی کرد، بلکه آینه‌ای است برای بینهایت تصویر! (امین‌پور، ۱۳۷۳: ۱۸).

شرح و تحلیل بر مبنای قرائت‌های مختلف

قرائت حماسی - عرفانی

شعر نیمایی «ظهر روز دهم» اگر چه درونمایه‌ای آیینی عاشورایی دارد، اما از آنجا که رشادت و حماسه‌آفرینی نوجوانی به ظاهر گمنام را در ظهر عاشورا به نمایش می‌گذارد، در میان اشعار آیینی معاصر به واسطه حس و حال کودکانه‌ای که بر شعر حاکم است، تازگی داشته و خواندنی است.

آنچه در شرح و تحلیل شعر قابل گفتگو است در مرحله نخست، صحنه‌پردازی و فضا‌سازی زیبا و متأثر کننده از ظهر روز دهم عاشورا است:

روز عاشورا است ...

آتش سوز و عطش بر دشت می‌بارید

در هجوم بادهای سرخ

بوته‌های خار می‌لرزید

از عرق پیشانی خورشید تر می‌شد

دم به دم بر ریگ‌های داغ

سایه‌ها کوتاه‌تر می‌شد

سایه‌ها را اندک اندک

ریگ‌های تشنه می‌نوشید

زیر سوز آتش خورشید

آهن و فولاد می‌جوشید ... (همان: ۶)

-
- ^۱ . صحنه و صحنه‌پردازی: زمان و مکانی را که در آن عمل داستانی صورت می‌گیرد، صحنه می‌گویند هر نویسنده صحنه را برای منظور خاصی به کار می‌گیرد. بعضی از نویسندگان در استفاده از صحنه مقصود و منظور خاصی را دنبال می‌کنند و بعضی نه. ... کاربرد درست صحنه بر اعتبار و قابل قبول بودن داستان می‌افزاید (میرصادقی، ۱۳۸۰: ۴۴۹). صحنه سه وظیفه اساسی را می‌تواند در داستان به عهده بگیرد: (۱) فراهم آوردن محلی برای زندگی شخصیت‌ها و وقایع داستان ... (۲) ایجاد فضا و رنگ یا حال و هوای داستان ... (۳) به وجود آوردن محیطی که اگر به رفتار شخصیت‌ها و وقوع حوادث تأثیری عمیق و تعیین کننده به جا نگذارد، دست کم بر نتیجه آن مؤثر واقع شود. (همان: ۴۵۱-۴۵۲).
- ^۲ . فضا و رنگ: «اصطلاح فضا و رنگ از علم هواشناسی به وام گرفته شده، برای توصیف تأثیر فراگیر اثر خلاقه‌ای از ادبیات یا نمونه‌های دیگری از هنر به کار برده می‌شود. فضا و رنگ با حالت مسلط مجموعه‌ای که از صحنه، توصیف و گفت و گو آفریده می‌شود، سر و کار دارد ... (همان: ۵۳۱) در فرهنگ اصطلاحات ادبی سیل ون با رفت چنین آمده است: «هوایی را (آرام، شوم، شاق و غیره) که خواننده به محض ورود به نیای مخلوق اثر ادبی، استنشاق می‌کند، فضا و رنگ می‌گویند.» (نک: همان: ۵۳۲)

شاعر نه تنها در زمینه موقعیت جغرافیایی و ساعات روز واقعه به زیبایی
صحنه آفرینی می‌کند، به لحاظ صحنه‌آرایی و فضاسازی‌های موقعیت انسانی و وضع
قرار گرفتن لشکریان امام و جبهه باطل نیز به زیبایی از عهد برآمده است:

شور محشر بود

نوبت یک بار دیگر بود

خطی از مرز افق تا دشت می‌آمد

خط سرخی در میان هر دو لشکر بود

آن طرف، انبوه دشمن

غرق در فولاد و آهن بود

این طرف منظومه‌ی خورشید روشن بود

این طرف هفتاد سیاره

بر مدار روشن منظومه می‌چرخید

دشمنان، بسیار

دوستان، اندک

این طرف کم بود و تنها بود

این طرف کم بود، اما عشق با ما بود ... (همان: ۷)

«عشق با ما بود»؛ نکته جالب توجه دیگر در شعر همین جمله است. قیصر،
عشق - که در اینجا مرز حضرت اباعبدالله (ع) است - را از «ما» (ایرانیان یا شیعیان)
معرفی می‌کند و یا «ما» را در آن مبارزه‌ی نابرابر حامی جبهه حسین (ع). به هر معنا،
شاعر با گفتن این که «عشق با ما بود» و نیز تکرار این جمله در پایان شعر: «عشق، اما
همچنان با ماست»، می‌خواهد موضع فکری و عقیدتی «ما» را در این مصاف
همیشگی (جدال حق و باطل) روشن کند و تاریخ گذشته را با زمان حال پیوند زند و
پیام دهد که: یزید جریان همواره زنده‌ی روزگاران است، حسین (ع) نیز همین‌گونه

است. حسین و اندیشه او در زندگی امروز «ما» جریان دارد، با او باید نفس کشید و با او باید جان داد.

قیصر همچنین با تعبیری مشابه، زنده بودن حسین (ع) و پیوند او با تاریخ این روزگار را مؤکدتر می‌کند:

این صدای اوست!

این صدای آشنای اوست!

این صدا از «ما» ست!

این صدای زاده‌ی زهراست. (همان: ۹)

در اپیزود (بخش) سوم شعر، کودکی خودنمایی می‌کند.

کودکی که می‌خواهد به دعوت امام که فرموده بود: «هست آیا یآوری ما را؟» لبیک بگوید:

کودکی از خیمه بیرون جست

کودکی شور خدا در سر

با صدایی گرم و روشن

گفت: «اینک من،

یآوری دیگر!» ... (همان)

طبیعی است که با دیدن این کودک همه شگفت زده شوند و از خود بپرسند:

چگونه ممکن است؟! امّا شاعر این شگفت‌زدگی را به شیوه «فراکنی ادبی» (و

استعاره تشخیص) به آسمان و زمین نسبت می‌دهد و نیز به چشم‌ها:

آسمان مات و زمین حیران

چشم‌ها از یکدگر پرسیان:

«کودک و میدان؟!»

کار کودک خنده و بازی است!

در دل این کودک اما شوق جانبازی است ... (همان: ۱۰)

کودک وقتی با پرسش، پرسندگان روبه رو می شود که: آیا مادرت از تو خبر دارد؟ پاسخ می دهد که: مادرم خود با دست خویش شمشیر پیکار بر کمر من بسته و روانه ی کارزار کرده است. شاعر با بیان این مطلب که به اغراقی شاعرانه می ماند اما اغراق^۱ نیست، شور و هیجان شعر را صد چندان می کند و بر آتش فضای احساس و عاطفی شعر می دمد:

از زبانش آتشی در سینه ها افتاد

چشم ها آینه هایی در میان آب

عکس یک کودک

مثل تصویری شکسته

در دل آینه ها افتاد ... (همان)

کودک به مصاف با یزیدیان می رود و در دل گرد و غبار دشت، بعد از دقایقی، شیونی در خیمه ها بر پا می شود و فریاد عشق بار دیگر به آسمان طنین انداز می شود. یکی از تصویرهای زیبا و دیدنی در این سروده، تعبیر شخم زدن زمین کربلا با شمشیر بلند کودک است. شاعر با تکرار «بلندی شمشیر کودک» و بیان این که:

کودکی تنها که تیغش بر زمین می خورد

^۱ . شمیسا درباره ی اغراق (مبالغه و غلو) آورده است: «توصیفی است که در آن افراط و تأکید باشد» (شمیسا، ۱۳۶۸: ۷۷) آنگاه در تعریف «بدیعی» آنها می گوید: «مبالغه و اغراق و غلو در موارد عادی و به صورت عادی پسندیده نیست. مبالغه و اغراق وقتی جنبه ی بدیعی دارد که با صنعتی همراه باشد یا در آن نکته و دقیقه و لطیفه یی باشد». (همان: ۷۸)

کرازی نیز با تفکیک اغراق و غلو در متن هر یک نوشته است: «اغراق آن است که سنخور چیزی یا کسی را چنان باز نماید که خرد آنرا بپسندد و روا بدارد؛ لیک در زندگی و در آزمون های انسانی چندان نگنجد و نمونه ای نداشته باشد ... و غلو، برترین و پندارخیزترین گونه ی هنری که نه خرد آنرا پسندد و دوا بشمارد، نه در آزمون و زندگی نشان و نمونه ای از آن بتوان یافت. سنخور به یاری این آرایه، می تواند لگام از توسن پندار بگیرد؛ و او را تا هر آن جای که شایسته می داند بتازد». (کرازی، ۱۳۸۵: ۱۵۱ و ۱۵۲)

گر چه کوچک بود، شمشیر بلندی داشت!

داستان کودکی تنها

که شمشیر بلندش کربلا را شخم می‌زد! (همان: ۱۳)

در قاب کنایه می‌خواهد جثه کوچک و قامت کوتاه کودک را به تصویر بکشد و این صحنه را بر پرده نگاه ما ترسیم نماید که کودکی ده ساله در میدان رزم چگونه رفتار رقت انگیزی خواهد داشت؟

قیصر، همچنان، تلاش دارد عاشورا، حسین (ع)، کودک گمنام و ... را عناصری جاندار و همیشگی نشان دهد و به خواننده تعلیم دهد که حادثه عاشورا، سرگذشت یا تاریخ گذشته نیست و لشگریان یزید و حسین (ع) هنوز رو در روی هم ایستاده‌اند.

شعر به طور کامل:

ظهر روز دهم / روز عاشورا است / کربلا غوغاست / کربلا آن روز غوغا بود /
عشق تنها بود! / آتش سوز و عطش بر دشت می‌بارید / در هجوم بادهای سرخ /
بوته‌های خار می‌لرزید / از عرق پیشانی خورشید تر می‌شد / دم به دم بر ریگ‌های
داغ / سایه‌ها کوتاه‌تر می‌شد / سایه‌ها را اندک اندک / ریگ‌های تشنه می‌نوشید / زیر
سوز آتش خورشید / آهن و فولاد می‌جوشید / دشت، غرق خنجر و دشنه / کودکان،
در خیمه‌ها تشنه / آسمان، غمگین، زمین خونین / هر طرف افتاده در میدان: /
اسب‌های زخمی و بی‌زین / نیزه و زوبین / شور محشر بود / نوبت یک بار دیگر بود
/ خطی از مرز افق تا دشت می‌آمد / خط سرخی در میان هر دولشگر بود / آن طرف،
انبوه دشمن / غرق در فولاد و آهن بود / این طرف، منظومه خورشید روشن بود / این
طرف هفتاد سیاره / بر مدار روشن منظومه می‌چرخید / دشمنان، بسیار / دشمنان،
اندک / این طرف کم بود و تنها بود / این طرف کم بود، اما عشق با ما بود / شور محشر
بود / نوبت یک بار دیگر بود / باز میدان از خودش پرسید / نوبت جولان اسب کیست؟

/ دشت، ساکت بود / از میان آسمان خیمه‌های دوست / ناگهان رعدی گران برخاست / این صدای اوست! / این صدای آشنای اوست! / این صدا از ماست! / این صدای زاده زهراست / «هست آیا یآوری ما را؟» / باد با خود این صدا را برد / و صدای او به سقف آسمان‌ها خورد / باز هم برگشت / هست آیا یآوری ما را؟ / انعکاس این صدا تا دورترها رفت / تا دل فردا و آن سوتر ز فردا رفت / دشت ساکت گشت / ناگهان هنگامه شد در دشت / باز هم سیاره‌ای دیگر / از مدار روشن منظومه بیرون جست / کودکی از خیمه بیرون جست / کودکی شور خدا در سر / با صدایی گرم و روشن / گفت: «اینک من، یآوری دیگر!» / آسمان مات و زمین حیران / چشم‌ها از یکدیگر پرسان: / «کودک و میدان؟!» / کار کودک خنده و بازی‌ست! / در دل این کودک اما شوق جانبازی‌ست / از گلوی خسته خورشید / باز در دشت آن صدای آشنا پیچید / گفت: «تو فرزند آن مردی که لختی پیش؟ / خون او در قلب میدان ریخت! / هدیه از سوی شما کافی است! / کودک ما گفت: / «پای من در جست و جوی پای اوست! / راه را باید به پایان برد! / پچ پچی در آسمان پیچید / کیست آن مادر که فرزندی چنین دارد؟! / این زبان آتشین از کیست؟ / او چه سودایی به سر دارد؟» / و صدای آشنا پرسید: / «آی کودک، مادرت آیا خبر دارد؟ / کودک ما گرم پاسخ / «مادرم با دست‌های خود / بر کمر، شمشیر پیکار مرا بسته است!» / از زبانش آتشی در سینه‌ها افتاد / چشم‌ها آینه‌هایی در میان آب / عکس یک کودک / مثل تصویری شکسته / در دل آینه‌ها افتاد / بعد از آن چیزی نمی‌دیدم / خون ز چشمان زمین جوشید / چشم‌های آسمان را هم / اشک همچون پرده‌ای پوشید / من پس از آن لحظه‌ها، تنها / کودکی دیدم / در میان گرد و خاک دشت / هر طرف می‌گشت / می‌خروشید و رجز می‌خواند: / «این منم، تیر شهابی روشن و شب سوز! / بر سپاه تیرگی پیروز! / سرورم خورشید، خورشید جهان‌افروز! / برق تیغ آبدار من / آتشی در خرمن دشمن!» / خواند و آنگه سوی دشمن راند / هر یک از مردان به میدان بلا می‌رفت / در رجزها چیزی از نام و نشان می‌گفت

/ چیزی از ایل و تبار و دودمان می گفت / او خودش را ذره‌ای می دید از خورشید / او خودش را در وجود آن صدای آشنا / می دید / او خدا را در طنین آن صدا می دید! / گفت و همچون شیر مردان رفت / و زمین و آسمان دیدند: / کودکی تنها به میدان رفت / تاکنون در هر کجا پیران / کودکان را درس می دادند / اینک این کودک، / در دل میدان به پیران درس آموخت / چشم‌هایش را به آن سوی سپاه تیرگی می دوخت / سینه‌اش از تشنگی می سوخت / چشم او هر سو که می چرخید / در نگاهش جنگلی از نیزه می روید / کودکی لب تشنه سوی دشمنان می رفت / با خودش تیغی ز برق آسمان می برد / کودکی تنها که تیغش بر زمین می خورد / در زمین کربلا با گام‌های کودکانه / دانه‌ی مردانگی می کاشت / گرچه کوچک بود، شمشیر بلندی داشت! / کودک ما در میان صحنه تنها بود / آسمان، غرق تماشا بود / ابرها را، آسمان از پیش چشم خورش / پس می زد / و زمین از خستگی در زیر پای او / نفس می زد / آسمان بر طبل می کوبید / کودکی تنها به سوی دشمنان می راند / می خروشید و رجز می خواند / دسته‌ی شمشیر را در دست می چرخاند / در دل گرد و غبار دشت می چرخید / برق تیغش پاره خورشید / شیهه اسبان به اوج آسمان می رفت / و چکاچاک بلند تیغ‌ها در دشت / می پیچید / کودک ما با دل صد مرد / تیغ را ناگه فرود آورد / و سواران را ز روی زین / بر زمین انداخت / لرزه‌ای در قلب‌های آهنین انداخت ... / من نمی دانم چه شد دیگر / بس که میدان خاک بر سر زد / بعد از آن چیزی نمی دیدم / در میان گرد و خاک دشت / مرغی از میدان به سوی آسمان پر زد / پرده هفت آسمان افتاد / دشت پر خون شد / عرش، گلگون شد / عشق، زد فریاد / آفتاب، از بام خود افتاد / شیونی در خیمه‌ها پیچید / بعد از آن، تنها خدا می دید / بعد از آن تنها خدا می دید ... / قصه آن کودک پیروز / سال‌ها سینه به سینه گشته تا امروز / بوی خون او هنوز از باد می آید / داستان‌ش تا ابد در یاد می ماند / داستان کودکی تنها / که شمشیر بلندش کربلا را شخم می زد! / خون او امروز در رگ‌های گل جاری است / خون او در نبض بیداری ست / خون او در آسمان

پیداست / خون او در سرخی رنگین کمان پیداست / این زمان، او را / در میان لاله‌های
 سرخ باید جست / از میان خون پاک او در آن میدان / باغی از گل رُست / روز
 عاشورا است / باغ گل، لب تشنه و تنهاست / عشق، اما هم چنان با ماست (همان: ۶-
 ۱۷)

شعر: روز ناگزیر

شرح و تحلیل بر مبنای قرائت‌های مختلف

«روز ناگزیر» نیز سپید سروده‌ای است از همین شاعر، با محوریت مهدویت.
 ترکیب کنایی «روز ناگزیر» خود دلالت بر زمانی دارد که «ظهور» در آن به طور
 حتم اتفاق خواهد افتاد، اگر چه حتی «یک روز از عمر دنیا باقی مانده باشد».
 قیصر، با تصویر فضایی مه‌آلود، سخن را آغاز می‌کند و با گفتن این که:

این روزها که می‌گذرد، هر روز

احساس می‌کنم که کسی در باد

فریاد می‌زند

احساس می‌کنم که مرا

از عمق جاده‌های مه‌آلود

یک آشنای دور صدا می‌زند ... (امین‌پور، ۱۳۸۲: ۵۹)،

به نزدیکی زمان ظهور اشاره دارد و به بیان سهراب سپهری می‌خواهد اینگونه القا
 کند که: «تا طلوع انگور، چند ساعتی بیشتر راه نمانده است». (نک: سپهری، ۱۳۹۱:
 ۱۱۵)

^۱. آشنای دور، ترکیبی پارادوکسیکال است. پارادوکس (متناقض‌نمایی): «بدیع‌ترین و برجسته‌ترین شگرد
 شاعری و کلام ادبی که بسیار زیبا و رندانه است» (وحیدیان کامیار، ۱۳۷۶: ۲۹۴). و آن عبارت است از:
 «تصویری که دو روی ترکیب آن به لحاظ مفهوم یکدیگر را نقض می‌کند اما علی‌رغم تناقض و عیب
 شمرده شدن در منطق، در هنر اوج تعالی محسوب می‌شود». (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۰: ۳۷)

قرائت فرهنگی، اخلاقی، سیاسی (ملّی و فراملّی)

شاعر آنگاه به دگرگونی‌های فردی و اجتماعی و نیز سیاسی «روز ناگزیر» می‌پردازد و با ترسیم و تشریح آن وقایع در حقیقت آرزوها و آرمانها خود و همهٔ انسانهای تا این روزگار را- یکان یکان- طرح می‌نماید:

در آن «روز» عابران خمیده و سرگرم دنیا برای نخستین بار فرصت می‌یابند تا سری بلند کنند و آفتاب حقیقت را نظاره‌گر باشند. دست‌هایی که مشغول روزمرگی بوده به تکاپوی دوست می‌افتند.

آن روز رابطهٔ انسان‌ها از سیاهی به سپیدی می‌گراید و سخنی از دشمنی و تهدید نیست:

صندوق‌های پستی

آن روز آشیان کبوترهاست (امین‌پور، ۱۳۸۲: ۶۰)

و دست خواهش و التماس کوتاه شده است. آری، در آن روز کرامت آدمیان پاس داشته می‌شود و زیر پای متکبران پایمال نمی‌شود. در آن روز «محترم شمردن کرامت انسانی» تابلوی ورود سر درها می‌شود:

روزی که روی درها

با خط ساده‌ای بنویسند:

«تنها ورود گردن کج، ممنوع!» ... (همان: ۶۱)

آن روز، لبخندهای حقیقی و بی‌دریغ به لب‌ها بر می‌گردد و شاعران دست از فروش لبخندهای خود خواهند کشید. آن روز، روی «عشق» و «احساس» مثل لباس نرخ تعیین نمی‌شود. و از همه مهم‌تر، خواب در دهان مسلسل‌ها خمیازه می‌کشد و جنگ و دشمنی به صلح و آشتی مبدل می‌گردد.

آن روز ...

خواب در دهان مسلسل‌ها
خمیازه می‌کشد
و کفش‌های کهنه‌ی سربازی
در کنج موزه‌های قدیمی
با تار عنکبوت گره می‌خورد
روزی که توپ‌ها
در دست کودکان
از باد پر می‌شود ... (همان: ۶۳)

آن روز، تبعیض و تفاوت چهره‌ی کریه خود را پوشانده و عدالت و برابری بر جای
آن رخ می‌نماید و شاعران و سخنوران دیگر مجبور نیستند از بیم نان یا جانشان، در
لفافه سخن بگویند. شاعر در پایان، اشتیاق خود را از هرچه به تقدیم رسیدن آن روز
بیان می‌کند و با کاربردی زیبا از یک جناس (جناس تام) میان هستم (=رابطه) و هستم
(=وجود دارم؟) حسرت و شوق خویش را این گونه نشان می‌دهد:

ای روز آفتابی!
ای مثل چشم‌های خدا آبی!
ای روز آمدن!
ای مثل روز، آمدنت روشن!
این روزها که می‌گذرد، هر روز
در انتظار آمدنت هستم!

اما

با من بگو که آیا، من نیز
در روزگار آمدنت هستم؟ (همان: ۶۵)

باری، قرائت قیصر در این شعر، قرائتی «آرمانگرا» و «معرفت‌زا» است و شاعر همه‌ی آمال و آرزوهای انسان گذشته و معاصر را در ابعاد فرهنگی، اجتماعی و سیاسی در شعر به منصه‌ی ظهور نشانده است.

۲-۳ سیدحسن حسینی

سیدحسن حسینی از شاعران انقلاب اسلامی و از سخنوران ارزش‌مدار و همسو با انقلاب بود. وی یکی از منتقدان «بی‌دردی» و «رفاه‌طلبی» و در عین حال مخالف با مظاهر دنیا پرستی غرب است. حسینی در انتقاد سروده‌های خود معمولاً از شیوه «طنز» بهره می‌برد. و از همین رو، سخن و سروده‌های او از دیگر شاعران انقلاب تمایز یافته است.

شعر: راز رشید

شرح و تحلیل بر مبنای قرائت‌های مختلف

«راز رشید» از سروده‌های معروف سیدحسن حسینی و نیز شعر معاصر در حوزه ادبیات و شعر «آیینی-عباسی» است. این شعر در شأن و عظمت شخصیتی حضرت ابوالفضل عباس (ع) در قالب «سپید» به رشته سخن در آمده و یکی از زیباترین سروده‌هایی است که تا امروز به موضوع شخصیت عباس در کالبد شعر پرداخته است. تصویرهای شعر زیبا، جذاب و پرورش یافته ذهن و زبانی شاعرانه است. حسینی در آغاز شعر به مناسبت لقب عباس بن علی (ع) در میان عرب‌ها یعنی: «قمر بنی‌هاشم» از استعاره‌ی مصرّحه «ماه» استفاده می‌کند:

به گونه‌ی ماه

نامت زبانزد آسمانها بود

و پیمان برادری ات

با جبل نور ... (حسینی، ۱۳۹۱: ۱۹)

استعاره‌ها و نمادهایی که شاعر برای شخصیت «حضرت» به کار می‌برد، تازه و برای نخستین بار است که مورد استفاده قرار می‌گیرد. نمادها از عناصر تاریخ عاشورا و معارف دینی وام گرفته شده‌اند تا ابعاد آن شخصیت بزرگوار را در چهارچوب قاب ارزشهای اسلامی به نمایش در آورده باشد. مضامین ادبی با رهاوردهای تشخیص، کنایه و ... شاعر نیز در این سروده در نوع خود خواندنی یا شنیدنی است. مثل این که: تو تشنه فرات نبودی بلکه فرات تشنه تو بود (پس تو بر لب فرات نرفتی که فرات تو را بر لب خویش آورد تا از تو بنوشد)

یا اینکه:

تو در باران متواتر شمشیر و پولاد، افشا شدی و زیبایی‌های حقیقت وجودی تو
بر همگان بتدریج فاش شد و ...
تو آن راز رشیدی
که روزی فرات
بر لب آورده
و ساعتی بعد
در باران متواتر پولاد
بریده بریده افشا شدی (همان: ۲۰)

قرائت حماسی، اخلاقی عرفانی

قرائت شاعر از به تصویر کشاندن شخصیت دوم واقعه‌ی کربلا، قرائتی حماسی، اخلاقی و عرفانی است. خلق توصیفات نمادین و تصویرهای کوتاه و بدیع، از ویژگی‌های هنری شعر و سبب ماندگاری آن بوده است.

شعر به طور کامل:

به گونه‌ی ماه / نامت زبازند آسمان‌ها بود / و پیمان برادری‌ات / با جبل نور /
چون آیه‌های جهاد / محکم / تو آن راز رشیدی / که روزی فرات / بر لب‌ت آورد / و
ساعتی بعد / در باران متواتر پولاد / بریده بریده افشا شدی / و باد / تو را با مشام
خیمه‌گاه / در میان نهاد / و انتظار در بهت کودکانه‌ی حرم / طولانی شد / تو آن راز
رشیدی / که روزی فرات / بر لب‌ت آورد / و کنار درک تو / کوه از کمر شکست / شام
غریبان / مرحوم سیدحسن حسینی / سکوت / سنگین و پریهاو / صف می‌آراست
/ گلوی شورشی تو / در خط مقدم فریاد / بر یال ذوالجناح باد / دستی دوباره
می‌کشید / وزیر تابش خورشید / آه از نهاد علقمه برمی‌خاست! / سکوت / سنگین
و پریهاو / درهم می‌شکست / گلوی شورشی تو / بر یال ذوالجناح باد / شتک
می‌زد / علقمه سرخ و سیراب / در زیر زانوان تو می‌غلتید / و خورشید / بر کوهان
کوه‌های برهنه / به اسارت می‌رفت ... (همان: ۱۹ و ۲۰)

۳- نتیجه‌گیری

آنچه از جستجوی انجام شده به دست آمد نشان می‌دهد که: شاعران جامعه‌پژوهشی این تحقیق دست نیرومندی در انشای سروده‌های آیینی و مدح و ثنای پیامبر اسلام (ص) و ائمه هدی (ع) داشته‌اند. همچنین هر یک از شاعران یاد شده در برخی نمونه‌ها مثل: «تاوان این خون تا قیامت ...» از: علی معلم دامغانی، «ظهر دهم عاشورا» از: قیصر امین‌پور و «راز رشید» از: سیدحسن حسینی، سرآمد بوده و این

نمونه‌ها را با عناصر ادبی زیبایی با استخدام آرایه‌های ادبی در حوزه علم بیان (صور خیال) و علم بدیع، برای همیشه در تاریخ شعر و ادب فارسی ثبت و ضبط کرده‌اند. و بالاخره «آشنازدایی» (آرایه‌های برساخته و غیرمعهود) عنصر ادبی و خیال‌انگیز دیگری است که شاعران یاد شده برای برجسته کردن قرائت‌های سیاسی، انتقادی، فلسفی و عرفانی از آن بهره‌های فراوان برده‌اند. البته از میان این سه تن، علی معلم دامغانی فضل تقدم داشته و شعر آیینی به معنای خاص را از پیش از انقلاب اسلامی شروع کرده بود.

منابع

۱. امین‌پور، قیصر، ۱۳۷۳، ظهر روز دهم، تهران: سروش.
۲. _____، ۱۳۸۲، گزینه اشعار، چاپ ششم، تهران: مروارید.
۳. رزمجو، حسین، ۱۳۷۰، انواع ادبی و آثار آن در زبان فارسی، مشهد: مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی.
۴. حسینی، سیدحسن، ۱۳۹۱، از شرابه‌های روسری مادرم، تهران، سوره مهر.
۵. سپهری، سهراب، ۱۳۹۱، هشت کتاب، تهران: ذهن آویز.
۶. شفیعی کدکنی، محمدرضا ۱۳۶۶، موسیقی شعر، چاپ سوم، تهران: آگاه.
۷. شمیسا، سیروس، ۱۳۷۰، بیان، تهران: فردوس / مجید.
۸. _____، ۱۳۶۸، نگاهی تازه به بدیع، چاپ دوم، تهران: فردوس.
۹. صفا، ذبیح‌الله، ۱۳۶۷، تاریخ ادبیات در ایران، ج ۲، تهران: فردوس.
۱۰. غمنیری، حجت‌اله؛ بهاروند، محمد؛ عزیزی، ناهید؛ پارسا، فوزیه، ۱۴۰۳، شعر آیینی سده حاضر با رویکرد زیباشناختی و تکیه بر قرائت حماسی (با مطالعه موردی: شهریار، حمید سبزواری، علی موسوی‌گرمارودی)، ماهنامه علمی سبک‌شناسی نظم و نثر فارسی (بهار ادب)، سال ۱۷، شماره ۵، شماره پی در پی ۹۹.

۱۱. کزازی، جلال‌الدین، ۱۳۸۵، بدیع، چاپ پنجم، تهران: مرکز.
۱۲. مجاهدی، محمدعلی، ۱۳۸۶، کیان شعر آیینی در زبان فارسی، فصلنامه ادبیات و زبانها، شماره ۵۳: صص ۴۲-۵۳.
۱۳. معلم دامغانی، علی، ۱۳۹۱، رجعت سرخ ستاره، چاپ پنجم، تهران: سوره مهر.
۱۴. وحیدیان کامیار، تقی، ۱۳۷۶، «متناقض نما (Paradox) در ادبیات»، نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد: شماره ۳ و ۴، صص ۲۹۴-۲۷۱.
۱۵. همایی، جلال‌الدین، ۱۳۸۴، فنون بلاغت و صناعات ادبی، چاپ بیست و چهارم، تهران: نشر هما.

Refrence

۱. Aminpour, Qeisar, ۱۳۷۳, *noon on the ۱۰th day*, Soroush, Tehran.
۲. -----, ۱۳۸۲, *selection of poems*, Tehran, Marwarid, 6th edition.
۳. Baharand, Mohammad; Gh moniri, Hojatolah, Azizi, Nahid; Parsa, Fouzieh, 1403, a ritual poem of the present century with an aesthetic approach and relying on an epic reading (with a case study: Shahryar, Hamid Sabzavari, Ali Mousavi-Garmaroudi), *in the scientific monthly of the stylistics of Persian poetry and prose (Bahar Adeb)*, Year 17, number 5, August 1403, serial number 99.
۴. Hosseini, Seyyed Hasan, ۲۰۱۳, *from my mother's headscarves*, Tehran, Surah Mehr.
۵. Sepehri, Sohrab, ۱۳۹۱, *Hasht Kitab*, Tehran: Mendan Avez Publications.
۶. Shafiei-Kadkani, Mohammad Reza (۱۳۶۶), *Poem Music*, ۳rd edition, Tehran: Aaghah Publications.
۷. Shamisa, Sirous, ۱۳۷۰, *Bayan*, Tehran: Ferdous / Majid.

۹. -----, ۱۳۶۸, *a new look at Badi*, second edition, Tehran: Ferdous.

۱۰. Safa, Zabihullah, ۱۳۶۷, *History of Literature in Iran*, Volume 2, Tehran: Ferdous.

۱۱. Kazazi, Seyyed Jalaluddin, ۲۰۰۵, *Badiyeh*, fifth edition, Tehran: Nash Al-Karzan.

۱۲. Mojahedi, Mohammad Ali, ۲۰۰۶, The Origin of Ritual Poetry in Persian Language, *Literature and Languages Quarterly*, No. 53: pp. 42-53.

۱۳. Moalem Damghani Ali, ۱۳۹۱, *Rejat Serkh Setara*, Tehran, Surah Mehr, 5th edition.

۱۴. Vahidian Kamiyar, Taghi ۲۰۱۶, "Paradox in Literature", *Ferdowsi University of Mashhad Faculty of Literature and Human Sciences*, Mashhad: No. 4 and 3, pp. 271-۲۹۴.

۱۵. Homai, Jaleleddin, ۱۳۸۴, *Rhetorical Techniques and Literary Industries*, 24th edition, Tehran: Homa Publishing.

Aesthetics of ritual poems with political, moral and mystical readings (based on poetry: Ali Moalem Damghani, Qeisar Aminpour and Seyed Hasan Hosseini)

Mohammad Baharvand¹, Hojatolah Gh Moniri^{*2}, Fouzieh Parsa³

¹. Student Ph.D., Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. E-mail: baharvandm521@gmail.com

². Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. E-mail: hojatolah.ghmoniri@iau.ac.ir

³. Department of Persian Language and Literature, Boroujerd Branch, Islamic Azad University, Boroujerd, Iran. E-mail: f.parsa@iaub.ac.ir

Abstract:

The upcoming research under the title "Aesthetics of ritual poems with political, moral and mystical readings" has intended to study the poetry of some of the poets and speakers of this field namely: Ali Moalem Damghani, Qaisar Aminpour and Seyed Hasan Hosseini, while examining the literary attractions. (Badi' and Bayan) selected poems, the angle of view of the poets on this issue has been considered and analyzed, and in an implicit comparison, the literary and content value of these poems has been brought to the reader's view. What was obtained from the search shows that: the poets of the research community of this research had a strong hand in composing ritual poems and praising and glorifying the Prophet of Islam (pbuh) and Imam Huda (pbuh). Also, each of the poets mentioned in some examples, such as: "Blood Retribution till Doomsday..." by: Ali Moalem Damghani, "Zhor 10th of Ashura" by: Qeisar Aminpour and "Raz Rashid" by: Seyyed Hasan Hosseini, were outstanding. These examples have been recorded forever in the history of Persian poetry and literature with beautiful literary elements such as simile, metaphor, irony, repetition and the like. And finally, "defamiliarization" (made-up and unusual arrays) is another literary and imaginative element that the mentioned poets have

used a lot to emphasize political, critical, philosophical and mystical readings.

Keywords: aesthetics, ritual poetry, different readings, contemporary poets.